

آهونامه؛

نت‌های اساطیری
آوازی گمشده

وحید محمدی پای‌اندر



آهونامه؛
نتهای اساطیری
آوازی گمشده

مجموعه شعر
وحید محمدی پای انداز

- سرشناسه : محمدی پای‌اندر، وحید، ۱۳۵۹
عنوان و نام پدیدآور : آهونامه؛ نتهای اساطیری آوازی گمشده / وحید محمدی پای‌اندر.
مشخصات نشر : تهران : نشر داستان، ۱۳۹۲.
مشخصات ظاهری : ۹۶ص.
شابک : ۹۷۸-۶۰۰-۷۰۷۲-۰۳-۵
وضعیت فهرست‌نویسی : فیپا
موضوع : شعر آزاد - قرن ۱۴
رده‌بندی کنگره : ۱۳۹۲ ۱۶۹۱۶۴۵۱۶۴۵/ح PIR۸۲۰۳
رده‌بندی دیوبی : ۸۱/۶۲
شماره کتابشناسی ملی : ۳۱۷۲۷۳۱

.....
آهونامه؛ نتهای اساطیری آوازی گمشده

وحید محمدی پای‌اندر

چاپ اول: ۱۳۹۲

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

قیمت: ۶۰۰۰ تومان

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۷۰۷۲-۰۳-۵

تهران - صندوق پستی ۱۳۱۴۵/۳۱۶

همراه: ۰۹۱۲۴۲۱۴۵۸۹

Email: Nashredastan@yahoo.com

برای آهو



بهار ۹۲

نت های اساطیری آوازی کمرده

۱.

پیمودن به پای تو، بیابان

این خیابانِ خموشِ ناگهان

فاعلاً فَعَلَ فاعلاً فَعَلَ

استخوانی در گلوی راهم

گم

پیاده در شهر تنت

- شهری که پیغمبران در آن آیه های بلوغ خوانده اند -

نت های اساطیری آوازی گم شده



آهونشان ترین عابر شهر
صیادی تیر خورده ام
تنهایی زخمم
تلخ سوخته ای
دستم که به تنت برسد
عیسی پیغمبری اش را پس می دهد.



من و این پای خسته تر از سفر
زخمی تر از آنم که به پای تو بیایم
تن گرد بیابان های تنت
راهی به قرار هر روزمان
تا در هم پیدا شویم
تا در هم نشانی بجوئیم
از زخم آهوها
از شکستن جاده در پیچ کوه
از تنهایی شکل در هجوم اشکال
از زیبایی گندم تا هبوط

نت های اساطیری آوازی گم شده



به شمس و به گندم‌ها

به راه و به مجنون‌ها

به این بخار پشت شیشه

به ترس نیامدن و همیشه

که تنها، تنهایی تو سماع ناقص مرا بیتی کامل است.

سر زلف تو و

این قصه و

رقصی چنین میانه خیابان

شمس را هم می‌ترساند

آهوی رمیده من



تو دیر کرده‌ای

ساعت، عجیب تلخ است



نت های اساطیری آوازی گم شده

۲.

"امشب از شب های تنهایی ست، رحمی کن

بیا، تا بخوانم بر تو امشب..."^۱

شبی که آبستن راه توست

خدا برسد به داد...

^۱ . مولانا

شاعر به انتهای قلمش
به پوکه سیگار میان انگستان
دستی بر شقیقه‌های دیر شده‌اش



آنقدر دور می‌شوی که حتی سلول‌هایم صدای تو را
در پیچ و تاب...

: تنم تمنای تو می‌کند

با این همه من فکر می‌کنم تفرالی گاه به گاه

"صوفیان واستدند از گرو می همه رخت

دلِق ما بود که در خانه خمار...^۱"

بماند

مانده‌ام

جامانده

در این میان اما آوازی

از میان اساطیر گم شده

یکی نغمه‌ای می‌خواند از کویر

: صدایش را می‌شناسم

^۱ . حافظ

نت های اساطیری آوازی گم شده

عاشق تیشه‌ای‌ست

سبو نشسته‌ای

پابه پای کوه...

- مست که می‌شوی تحمل جهان آسان نیست -

تو می‌دانی که این کابوس

میراث بود و نبودم بود

مانده از پاره پای پدرانم از هزاره خشم و حکمت

هرشب در آبستن قلم زاده می‌شوم

بامداد از تضاد هستی (روز - شب) بالغ

و غروب که تو را می‌بوسم

تمام دوشیزگان تاریخ با لرزشی خفیف در رحم‌هایشان

سمت افق

انتظار نیامده‌ای تن نحیفشان را می‌لرزاند



در هذیان پیش از مرگ

پیش از خواب

در بیداری رؤیای تو را می‌بینم

اشاره به راهی

مرا به آئینه سرابی می‌خوانی

به خودم می‌نگرم

مردی نیم‌سوخته

کویر خواسته

شکسته شقیقه

و این پرسش...

: کدام پستوی کبوتر

چاهی به عمق تو دارد

تا به تمامی خود را در آن افکنم؟؟



نت های اساطیری آوازی کمشده

۳.

در کوهستان وقتی...

گرگ تنها

زوزه می کشد: آهوووووو

تنم رم می کند...



۴.

کوه در من صبوری می‌کند

آسمان اما پایه‌پای من

نمی‌بارد مگر کفر سنگ

- خسته نیستم، من منتظرم -

افق هم نمی‌داند می‌آیی یا

نمی‌آیی

چیزی در من

صدایی شبیه قدم‌های نیامدن

نرسیدن

نت‌های اساطیری آوازی گم‌شده

جنون دویدن
شکلی از حضور تو می‌گیرد
بر این سکوی صبور
ساکت هم که بنشینم
تاگلوئی کلمات تازه شوند
خورشید مگر چندبار در پلک‌هایم غروب خواهد کرد؟



تو از تشنگی راه می‌رسی
آب می‌شوم
چشمه‌ای
از عمق
هر روز پیش از نیامدنت
از این سنگ‌فرش خیابان
جاری اندامت می‌شوم
سلام که می‌کنی
پری‌واره‌ای را می‌مانی
که هر صبح، عریان‌تر از خورشید
در این آخرین نسلِ چشمه‌های خیابانی

نت های اساطیری آوازی گم شده

تنی به تمنای باهم بودگی می زنی

- خسته نیستم، من منتظرم -

دیربست در این جنگل سخت

در این هیاهوی بی درخت

کلاغان به حرمت گلوی تو

سلام تو

آهوانه قناری خوانده اند



شوق دیدنت در من

قطره اشکی از چشمه

نگاهی به کلاغ و

سلام و

سنگ فرش و صبوری...

کاش وقتی که می رسی

کویر باشی

تشنه تر از هر چشمه ای



۵.

از کدام سو خواهی آمد

که این چنین خورشید را سرگردان می‌کنی

ماه من؟!

من اما بی‌جهتم

در بودن

در راهی که می‌روم

به نشان تو آمدم از جنوب



این‌سوی خیابان

این جماعت بی‌هدف

- سرگردانی آن همه مسیر -

در پی هم

از هم می‌گریزند

آن‌سوی خیابان اما

- این کافه، این امنیت عریان -

خاطره‌ای که مرا و تو را

در پیچ و خم هم گم می‌کند



در این شهر بی‌مسیر

کوچه‌ها

خیابان‌ها

راه‌ها

حسرت می‌خورند به گم‌شدگی ما



۶.

در این مقطعِ قطار

تنها من و راه

بیدار

- و مردمانی که گویی چون گور خفته باشند -

در پشت این پنجره گریزان

هر چراغ دوردستی

نت‌های اساطیری آوازی گم‌شده

چون نفس خفتگان

مُمِدِ خوابی سنگین

برمی‌آید و فرو می‌رود در خم خستگی راه

من به پای تو

به راه نشسته‌ام

با خوابی که از من ربوده‌ای

- این شعر هیچ قرار عاشقانه‌ای ندارد -

کلماتی که از درد راه می‌گویند

و از زخم‌شان

خونی بر کاغذ دفترم می‌ریزد

- نه، این شعر بی‌قراری ندارد -

تنها

کلمات برای تو

- در این سیاههٔ شبانه -

ردی از حضور می‌جویند

ردی از تجسم

جسمیتی میان دست‌هایم

نت های اساطیری آوازی گم شده

- این شعر نباید مسیر مرا عوض کند -

در راهی خسته
سیگاری شکسته
و این مقطع قطار
سهم من از کلمات
دستی آهو رمیده است

- این راه، مسیر را گمراه می کند -

شب لانه در قطار
راه به راه تو
دشت به دشت
آهوانه می گریزی

- آهو که گم نمی شود! -

از راه نرفته
باز می آییم
با کوله بار قرارها

نت‌های اساطیری آوازی کمرده

بر مدارهای گریزان ادراک

- شاید این شب، چشم فروبسته‌توست؟ -

چشم بگردان بر این دشت

ببین

پیچ سرگردان

مرا به تو می‌رساند

- اگر روی نگردانده باشی -



نت های اساطیری آوازی گم شده

.۷

درخت ها قد می کشند

و خانه ها بدون ما پیر می شوند

تازه از گرد جهان

باد مرا می آورد

نت های اساطیری آوازی گمشده

- نه هرچه بادا باد

که "به تمنای وصال تو یگانه ..."^۱ -

جاده‌ها از من

و رفتن از مقصدها سر باز می‌زنند

این باد از هرسو که می‌وزد

مسافری در گم این مسیر

در زیر درخت‌های بی‌سایه

حسی از آمدن تو را انتظار می‌کشد

- و من

این درخت پیر

تو را کودکی در خاطر دارم

انار گونه

سبو اندام

^۱ - حافظ

نت‌های اساطیری آوازی گم‌شده

زخمی‌تر از هر پرنده‌ای

سرشاخه شکسته -

تو آن پرنده‌ای که اگر هزار سال

بازِ شانه‌ای از جنس شانهٔ من

تا تو را قراری باشد

و لانه‌ای...

اما نمی‌دانم چرا من در تو آشیان گزیده‌ام!؟



۸.

در دست تو

در کلام دیگران

تنم تاب زخم ندارد.

از من روی هم که بگردانی

شانهات شاعرم می کند.



۹.

در آلودگی این شهر

- این خطوط آشفته -

دستان تو طرحی از شرم دارد

- "ور شرم داری یک قدح بر شرم افشان ساقیا"^۱ -

جرعه جرعه در من تکرار می‌شوی

^۱ - مولانا

نت‌های اساطیری آوازی گمشده

پا به پای من پیاله

راه به راه من حضور

:" باده بگردان ساقیا... " ^۱

تا گم شوم در این چرخ

در این حقیقت گیس بریده

در این سایه خسته‌تر از تلخ

- هرشب مردی در تاریکی اتاقش غروب می‌کند

سحرگاه تو از مشرق خیال سر برمی‌داری -



در میان تقدیر آتش و سیگار

خاکستر هم حس غریبی ست

من یکی چاهم

تنها

دست‌های تو مرا از خود بدر می‌آورد

کبوتری هستم که باز نگاهت

پناهم می‌دهد

^۱ - مولانا

نت های اساطیری آوازی کمشده

عابری که در تو به راه می رسد



ساقی مادر

هم پای کویر

بادۀ گشته

حضور با تو هستی می گیرد

و عبور...

- نمی توان از تو گذشت -

دست های تو

- این جام های بلورین -

دیربست پیالۀ نوشانوش من شکسته است.



۱۰.

کجای جهانی که آسمان

پنجره

نشان از تو دارد سراسر

همه

در خیابان

در گیس‌های رودابه می‌جویمت

در زخم سیاوشان لانه کرده‌ای

من پا به پای هفت راه گران

نت های اساطیری آوازی گم شده

منتظرم...

انتظار برگی ست که از درخت می افتد

وقتی ما عابراینیم

در شوق پریدن از فراز گناه

- تاوان روزگار -

که خسته ماندن

میل پرنده را

مغلوب کرده است



۱۱.

پائیز زودتر از ما می‌رسد

ما اما در خیابان‌هایی

مانده از توهم بهار

"ای گلِ رنگِ رنگِ من

مستی بی‌درنگِ من"

در این بهار غبارآلود

پیش چشم همدیگر را نمی‌بینیم

ساده از هم نگذریم

۱ - عبدالله گلایی

نت های اساطیری آوازی گم شده

صدای ضربان قدم های تو
در این غبار آلوده سراب بی نشان
آهنگ کشف جهانی ست
جهانی که تو با پای پیغمبران رهنورد آنی
در این هذیان بی هیاهو
در این شب / شهر
چون دو بزرگراه
دو جاده
نفس هایم
- کجایی؟ کجایم؟ -
و ضربان قلبت
- هستم، هستی -
در هم پیدا می شویم
راهی می شویم که در پیچ کوه
چنان گم
که آسمان هم بی نشان می شود



نت های اساطیری آوازی کمشده

۱۲.

ای طرب‌انگیزترین ساقی قوم
مستی همه تو، هستی همه تو...
ای صفت مست شده

چون که توئی هست شده

لب پنه بر لب من

نت های اساطیری آوازی گم شده

شب همه شب

- خوابِ تنم -

روز همه روز

- خسته تنم -

آن همه جان، آن همه شور

ای تو مرا آن همه دور

گو که بیا تا بدوم

- همچو عقاب در هوا... -

راه من و شکار من

صید من و خدای من

آه تویی، آهو تویی

فریاد در کوه تویی...

ای تو مرا شط شراب

خسته ز تن مانده شدم

تا که برستم از خدا

نت های اساطیری آوازی کمرده

ای که نشسته در نگاه...

زخم نشسته در تنم

ای تو تنم

- های تنم -

تا که مرا سوخته شد

قالب تن دوخته شد

کور شدم

شور شدم

خسته ز مخمور شدم...

آب در این دشت تویی

رُسته در این خاک خشک

دست مرا بدست گیر

جام شکسته لب گیر

تن مکش از کلام من

راه بده بدین نظر...

ای تو مرا گرفته دست

خسته فتاده از نفس

نت های اساطیری آوازی کمشده

در برم گیر
آنقدر که جنونم...



: آرام...



۱۱۳.

گفتند در این شهر به دام است

- دیوانه -

: دوایش سفر...



من تنها نبودم

بر لب دیوار

به هیأت ماه

نت های اساطیری آوازی کمرده

در آسمان

به نورانیت زهره

در رقص ناشیانه این شعله‌ها

در دود فزاینده سیگار

با تنهایی آن سکوت حجیم

- در دفتر سودا زده من

هستی کلمات

نقل و عقل

از حضور توست -



گفته بودم

به خدا گفته بودم

رد پای این آهو

- سرگردانی ستارگان -

یادگار آسمان است در بستر کویر



در بی‌قراری این حجم در من
در نهایتِ کویرِ صبور
در روانیِ شن‌ها
در سیلانِ صخره‌ها
در گریزپاییِ ردپاها
در هیاهویِ هجومِ روز - شب، آنها - ایشان
در راهی که کویر را به آسمان می‌رساند
تنها نبوده‌ام.

اعتراف می‌کنم
به شکرانهٔ اتهامِ حضورت
معترفم
هر عبور آهوانه‌ای
هر حضور عاشقانه‌ای
یک پایِ این پرونده است



۱۴.

راه می روی

تنها

با نگاه بی مسیرت

کنار من...

هیچ چیز این خیابانِ سنگی

سکوت تو را نمی شکند



۱۵.

از خستگی راه می‌رسم

از شریان زندگی

لت‌وپار

کویرمرگ و سیورانده

راه به‌راهم نمی‌آید

و ستارگانی که روی گردانند

شب از کنار روز می‌گذرد

نت های اساطیری آوازی کمرده

غریق شطی از رویا

خیس از توهم حضور تو

در این سیلان تنهایی

- تنهایی خیال توست که از من می‌گریزد

در هجوم سیار این مردمکان -

نه

گلایه نمی‌کنم

فقط نمی‌دانم چرا هربار

لکه‌های جوهر

در سفیدی خاموش دفترم

نشان عقاب و آهو می‌گیرند؟

نمی‌دانم چرا انگستانم

میان این خطوط منظم

خطی از خاطره گیسوان پریشت را تصویر می‌کنند؟

- بی‌آنکه بدانم باران می‌بارد

کویر را گم کردم

چراکه به نشان سرابت دل بسته‌ام -

تنها می‌دانم که هستی

میان این مسیر

نت‌های اساطیری آوازی گمشده

جایی در فوران شریان‌ها
میان نت‌های اساطیری آوازی گمشده
و قافله‌ای که از تو جامانده است



۱۶.

"بارون می باره جَرَجَر"

تاپشت خونه هاجر"

پشت پنجره ایستاده است

و انگشتی که سطری از کتاب را لمس می کند

- من زنده ام به خدا

نفس هایم هرچند به شماره

رویاهایم خیس

اما... -

نت های اساطیری آوازی گم شده

در این نشان شب
در این نقش باران بر خیابان
حلقه حلقه
حلقه کودکانی سرمست
- "بارون می باره جَرَجَر" -
آواز خوانان مسیری دور
- زن پک عمیقی می زند -
یادگار خستگی راه
پنجره را می بندد
شهر غرق می شود
نگاهش مات...



باران می بارد
بر ضرب آهنگ خشک سیم ها
بر خلوت شب
بر جاماندگی مسافر کویری
- باران که می بارد -
هویتیم خیس می شود

نت های اساطیری آوازی گم شده

محو می شوم در خودم -

ساریانی بودم با هزار مسیر
به هوای زنگ گوشواره های تو
از چتر قافله غافل شدم
ای شب نشین بارانی
عادت ندارم به باریدن

من که حتی صدایم خشک است...



باران هنوز می بارد
و این تقصیر قرص ها نیست



۱۷.

شبی که بی تو باران می بارد

مستی این راه پایان ندارد

نه سیگار و

نه این جام و جام

نت های اساطیری آوازی گم شده

خستگی مسیر را توجیه نمی کنند

ای صبور ترک خورده

ای جام شکسته در من

باران تنها بهانه ایست برای با تو بودن

- با هلهله کویرانه مردم در گوش

نغمه ای مادرانه -

تو کجایی؟

نیستی که خودم را فراموش کنم

نیستی که هستی ام

: هستی همه تو

مستی همه تو...

من مهجور

در آینه

در قطره قطره این بارش

رد پای تو را می جویم...

- شام باشد یا نه

خودکاری باشد

برای حضورت

بهانه بودن

نت های اساطیری آوازی کمرده

سرشاری دلتنگی... -

من و این خط خاطره

تا رستگاری سیگار و آتش

هم پای هم

سینه خواهیم سوخت.

تو آنجایی

دستم نمی رسد

پابه پای تو بیایم

راه از من می گریزد

به خیال سرخوش تو



۱۸.

نمی‌توان برای تو عاشقانه‌ای سرود

- چون برف بر قلعه‌ها

چون خورشید در شب -

نمی‌توان برای تو مرثیه‌ای نوشت

- چون هُرم فرّار دستی در آخرین وداع -

این ارتفاع سیگار

کفاف از تو گفتن نمی‌دهد



در مقطع این راه
صخره‌ای بر دوشم
و کرکسانی که جگرم را مزه مزه می‌کنند
همراه من
چشم به راه توایم...

عقاب‌زاده راهی
آهو خرام
از کجای جهان آغاز می‌شوی
در این ناکجایی که منم...
این اشک‌ها به خاطر ارتفاع سقوط است
هرچند دلم...
- کسی مرا نگرفت -

نمی‌دانم اینجا شب بود
یا گفتند که خورشید مرده است
ما که بی‌ریشه روئیدیم
با این همه در ناگهان صدای تیشه در شب
کسی یاد فرهاد نمی‌افتد

نت های اساطیری آوازی گم شده

شب بود که ما لرزیدیم

_ یادم هست _

تو گفتی: "شریان هایم از ارتفاع می بارند"

_ یادم هست _

شبی که جهان تمام ظرفیتی ست که نمی توانی تحمل کنی

که از آنسوی نرده های نگاه

فراتر نمی گنجد

شبی که از چشمت حضور دیگری

به کشف حضور خود می رسی

چنان تهی می شوی

که در سوراخ های ته جیب های

ایدئولوژی ای

مخدري

نوستالژی ای

تا ساعتی تحمل بیاوری

شبی که حتی سیگار هم دلیل خوبی برای زیستن نیست



وقتی ارتفاع آسمان کوتاه بیاید

با تو

خندیدن

: به ارتفاع آنچه هست نمی شود...



۱۹.

روبه‌رویم

چوب‌های این نیمکت

طرحی از انگشتان تو دارد

حضور اما از دست‌های تو خالی‌ست

زنی

پیر می‌گذرد

شعاع نوری اوج می‌گیرد

نت های اساطیری آوازی گم شده

آئینه خاک ترک خورده است
کودک موهای بافته اش را می درخشاند
در تلخی این سایه
- چون پلاکی بر درختی خشک -
هرگز نخواهم فهمید
دیر آمدم
یا زود؟؟؟



نت های اساطیری آوازی کمشده

۳۰.

مادر گفت: شاید رفتی...

مادر گفت: شایدم رفتی...

مادر گفت: یه وقت دیدی رفتی...

پسر ساکت با قطار می رود

مادر هنوز گرمای پسر را در مشتش حفظ می کرد

مادر گریه می کند: ننه شاید...



۲۱.

به چشمان این جنازه نگاه می‌کنم
به معصومیت لرزآونگ رشته‌ای اسپند
چه تقلای شادی‌انگیزیست میان زیستن و نیستن
جاودانگی می‌زاید آنکه می‌میرد در ذهن
شهوته‌آلوده چکمه‌هایم
گام می‌گذارم در گودالی از این‌همه احتضار، محتضر
نه، اودیپم درد نمی‌کند

نت های اساطیری آوازی کمرده

و حس نمی کنم کانت جعبه شش رنگ مرا دزدیده باشد تا
جهانی بسازد که اشیائش به مدار مغزم، به سرعت
نور، با دیاگ باز در چشمان سیاه و سفیدم بگردد و
فیلم زندگی ام را سیاه کند. همه این نشاط
شادمانی کشفی ست که: چشمانم سیاه و سفیدند.

نه، چیزی جا نگذاشته ام
تمام عقده هایم با من می رقصند
با این همه ای کاش می بوسیدم دست بی انگشترِ با نگیں سیاه
مادرم را در خیابان؛ چشمانش را وقتی از آینه
پیرتر بود. از آغاز زمین در او به یادگار بود جفتی که
هرگز به خاک خو نگرفت.

آمده بود

می آید

آمد که باهم

- خیس از باران -

شعر مولانا بخوانند

- دور از هیاهوی لباس های کثیف و جهنم روغن

ماهی تابه و شستن جلد بالشی که هر شب از

اشک هایش لکه می شود -

نت های اساطیری آوازی کمرده

: این چیه مامان!؟

"برای تو؛ کسی می دود در باد."

چقدر مادرم مادرش را دوست دارد

و من او را که مادرش را در باد می جست

نه در سایه ای بر دیوار غار

و نه در میان این همه گرمابه تن های

حرف تهی چشم خانه متکثر.

در باد می جوئیدیم که خفه گی صدای گریه مادر بود

که رقص ناشیانه سرگیجه و اطمینان بر مزاری بی تن

و بادی که مدام از ما و زمان فرار می کرد

چقدر خسته ام از پلکان این همه ورق ورق ها



به تصویر من در پنجره نگاه می کند، می داند که سه ونیم

نیمه شب است.

ستاره ای در گردش زمین از پس شاخه های خشک انار که

به رگ هایی تیر کشیده می ماند متورم از درد رگ های دست

مادرم خودش را بالا می کشد که همدم باشد.

اسباب بازی های جدید شهامت حضور را

نت های اساطیری آوازی گم شده

در من

در خود من

در من خود

در هرچه از توهم بودن در ذهن سرکوب کرده است

: من و خیال و خاطره

در جهان جا نمی شویم که؟!!



به نبودن تن دادم که سایه باشم

نه بر دیوار غار

که بر نظم موزائیک های پیاده رو مشجر به کاج های خشکی

که به دست های مادرم شبیه است



۲۲.

پس اینگونه به من فرمان ایست دهید
آنگاه که با چشمان باز بر سینه کش دیوار
خاطرات مرا و آنچه در بودن رسوب کرده از ذهن
به گلوله ببندند

نه مجالی برای بستن چشمم

- که اگر چشم بر بندم دیگر حتی نیستن مجال

اندیشه نمی یابد -

خواهم رفت آن دم که چشم بسته بر کوره راه آمده

پدرانم بگذرم.

نت‌های اساطیری آوازی کمرده

پدرانی که از میراث بود و نبودشان جز چشمی خیره
به من نرسید.

- تا بنگرم که در پس تپهٔ جلجتا

خورشیدی و در پس آن نیز خورشیدی فرو می‌نشیند -

که اینگونه ساکن روان میان دو هیچ

قامت جمشیدی‌ام دو پاره شود

یکی بر رود گنگ

یکی بر دیوار...

پس اینگونه به من فرمان ایست دهید

تا گلوله‌های خیس از رویای گنگ

بر زمینهٔ تفتیدهٔ دیوار بنشینند

تا بدانم که من بودم

که بدانم این بودن مجالی‌ست برای برهم گذاشتن چشمم

و بگذرم از کوره پاهای پدرانم با میراثی بر پشت

پس اینگونه به من فرمان ایست دهید

پیش از آنکه نبودن به‌قدر هیچ یک بودن باشد

پیش از آنکه با جوخهٔ فلسفه

بر رویای خیس گنگ

فرمان آتش دهم

نت های اساطیری آوازی گم شده

پیش از آنکه در زیر آوار سنگ چین این دیوار ذهن فروغلطم
کاش
ای کاش می توانستم به معجزه میراث پدرانم دل خوش
کنم.



به بالای تپه می روم
آغوش می گشایم بر باد
که هر دم
دمی می وزد

ایستاده برجای
خیره به جایی
همانگونه که پای خشکیده پرنده ای بر شاخه ای یخ بسته
خیره نگاه می کنم تا بل آفتاب من نیز عریان شود
سالی به دراز
سالی به نگاه
عمری بر شاخی...
پس اینگونه فرمان آتش می دهم
تا که بل آب کند این زمستان را

نت های اساطیری آوازی کمرده

- خیمه بر گنگ -

و هجوم حقیقت این آب را در پس دیوار دست چینم به

مبارزه نشسته‌ام

پایم گرم می‌شود

رویاهایم خشک

خیره به آبی که می‌رود

که می‌آید

سردی انگستانم را ها می‌کنم



۲۳.

من آنجا بودم

بر کرانه‌ی روزهایی که خورشید نبود

و آدمیان شب را

استدلال می‌کردند از هیاهوی شغالان

من آنجا بودم

وقتی که شب‌ها در پیاده‌روهای آنهمه اشتیاق مرگ

ته‌نشین می‌شدم از خیابان‌ها

نت های اساطیری آوازی گمشده

من آنجا بودم

ایستاده

متحیر

و رستاخیز من زخمی بود

مکرر در استخوان هایم



.۲۴

ساعت به استخوانش که برسد

هوس اسب می کند

از قالبش برمد

در خیابان پی جنازه اش

عکسش

ارنستو (نه اما آنقدر مست)

ارنستو (پناهش می گریزد)

ارنستو... (بالا می آورد)

: این بالا خبری نیست.

و زن در نهان ترین تانگوی تاریک کوچه تیر می کشد

: کشته مرده تم.

نت های اساطیری آوازی گم شده

هبوط دوباره مرد
تجربه ایست از جنس استخوان های...
- تو را پیدا نمی کنم -
چقدر بگویم جنگل تا دوباره بروئی
"بود آیا که گوشه چشمی..."^۱
- پیدایت نمی کنم -



در انتظار خودش جامانده
مردی در تالار اصلی
بی سانچو و بی پانچو
بی جوخه و بی آتش
در ازدحام برادوی...
: ما چه قدر زود تمام می شویم!!
- باید ساعتی برای ارنستو بخرم -



^۱ - حافظ

۲۵

ای حافظ نشسته در زلفت به کمین

جسمی‌ترین شرحی

تن‌پوش کویر...

تن بی تو عریانِ تنم

دستم که همه شن

چشمی که همه باد

مصیبت نگاه

این‌سوی خیابان باران که بیاید

"...آغوش بگشا که می‌خواهد این قوی زیبا بمیرد"^۱



در پستان‌های تو مریمی بالغ می‌شود

در تنهایی من مردی غریق کویر

- این گور تنها هویت مردیست

نشسته بر ساحل ترک‌های روحش سیگار می‌کشد -

کسی چه می‌داند

شاید تنها نباشم

شاید تنها...

تو را روزه گرفته‌ام

روژه سکوت، روزه تنهایی

افطار تنت، روزهای یادگاری...

که در این گنبد دوآر

برقصیده باشی در...

این چرخ بی‌قرار...

نالیده تن به قاموس تار



^۱ مهدی حمیدی شیرازی

کویرسته‌ای در این گلدان

در این زهدان

- به کویر زده بودیم، یادم هست. کسی آدرسمان را

باور نمی‌کرد؛ تب و تابت می‌سوخت و شن ماسه

چسبیده بود به شقیقه‌ها، رفتم آب بیارم کوزه

هم باورم نکرد، یادم هست -

دستت پریشانی

آشفته کردار

در بار خرامانه

تانگویی در گیتار

یاسی ناگهان

بی جامه جامم باش



چرا ورم نمی‌کند تنم

چراکه من برای تو مرده‌ام



نت‌های اساطیری آوازی گمشده

به بیان و خاطره
شکست روایت / علیرضا حسینی

۲۶.

از مرز که بگذری

لزوماً چریک خوبی نمی‌شوی

در پلکانی

سیگار در تو فرو می‌ریزد

اسبِ در تنت به کوه می‌زند

نت های اساطیری آوازی گذشته

و در شانه‌های هزار مرد

گریسته‌ای در این بالکن

در این شهر

- خوشا شهری که تو در حاشیه‌اش گریسته‌ای -

لزوماً اگر مرز

شاعر به ساحلش

تا بزنی به...

کوه در تو صبوری می‌کند

ستاره از تو بیابان می‌پرسد

: گم شده‌ای در ازدحام سرخی این چراغ‌ها؟

در خیابانی که مرزها از تو

می‌گذرد

شاعر

گاهی غرق می‌شود

گاهی غرق...



۲۷.

باد در موهایت

پرواز عقاب‌های آشفته

این راز من است.

در تنهایی من عقابی از پی سایه‌اش رفته است

بی‌یاد چشم‌هایی که بال بال می‌زنند

نت های اساطیری آوازی کمشده



قله های بی تو
سرگیجه من
راز رها شده در باد...



تنها او نمی دانست...



۲۸.

هر تاولی که تکه تکه می‌شود پا به پای من
یادگار پای پرنده‌ایست در ارتفاع عقاب
از آن کس که در من / به من
نگاه می‌کند مرا
به هیچ سنگی نمی‌سند

نت های اساطیری آوازی گم شده

مگر سنگی بر جنونم...

کولی شبگردی

در شبی بیابانی

بیاد آورد که

: پاها یادگار مسیرند...

تاولها اشتیاق حضور بودند

در این منی که هستی...

- هستی اش را به سرپنجه هر باد مجنونی

پیوندی بدان شیوه

که نه شهر آشوبی

که شبگرد گنگ هزار خاطره

خشم

خلوت... -

در من اما حضورم تأویل می کند که گاو

سُم بر زمین استدلال می کوبد

که جاذبه انکار قلّه هاست...



به انعکاس شهر در دیده اش
- زمستان خواب رفته در درخت -
سعی می کند بداند که چرا
هیچ پرنده ای به ارتفاع خویش نمی پرد؟!



نت های اساطیری آوازی گم شده

.۳۹

و هی این اسبِ شیرین سقط می شود

تا

تنهایی تو را

من بر دوش بکشم.



نت های اساطیری آوازی گم شده

۳۰.

هیچ راهی کوتاه نیامد

ما پیر رسیدیم.

کمرهایمان به دست خنجر

خاطراتمان

نت های اساطیری آوازی گم شده

پاره سنگی گریخته

فراموشی تنها زبان بود

زیر تیغی آفتاب

خون از هذیان می چکید

در آواز رگها

ما پیر رسیده بودیم.



۳۱.

در بلخ زاده شدم

کرمان

به دست کشته مردم.

غربت تنهایی نبود

مرگی ترین تنها

نت‌های اساطیری آوازی گم‌شده

سال‌ها قاتلین من

همنشین نشستگی‌ام...



خرماترین جنوب تابستان

کوزه سوخته

آب سرد

چشمم بخار...



البرز باریدم

اندام مردی را که با اسب آمد

- بعد دانستیم که اسب دلیل خوبی نیست -

با اسب نیامده

تا جلجتا

نت‌های اساطیری آوازی گم‌شده

هزار تپه

مصلوب بر دوش...



- خورشید در جشن تولدش، خودش را خاموش می‌کند -

شب در زن به ارتفاع زاگرس می‌سوزد

"مردان جسور بادیه..."^۱ در رحمش به خاکستر نشسته‌اند



در اورشلیم بالغ شدم

"برادرانم مرا ناطور تاکستان‌ها کردند.

ای دختران اورشلیم،

اگر محبوب مرا بیابید گوئید که من مریض عشق هستم"^۲

^۱ شاملو

^۲ غزل غزل‌های سلیمان نبی - عهد عتیق

نت های اساطیری آوازی گم شده



دوبار در سیاهکل تیرباران شد

یکبار در کناره ارس کودکش را خورد.

- من تنها زنی نبودم... -



لِلا لالا بخواب رودم



نت های اساطیری آوازی گم شده

۳۳.

همیشه راهی برای رفتن هست

ایستاده‌ای بر کرانه خودت

خطی که غروب می‌کنی.

هرگاه خسته‌ای

از نقطه

انطباق

نت های اساطیری آوازی گمشده

از ماندن

خطی به دادت می رسد.

من در خودم اتفاق می افتم

چنگ انداخته به امتداد خودم

بالا می آورم وجودم را...

همیشه دیواری برای ماندن هست

و کلیدی که بی سبب گم می شود.



.۳۳

زیبایی کابوس

خوابیده در گورم

دیوار در من

خشت نیخته

کوزه نارس...

نت های اساطیری آوازی گم شده

- مسیری بی راهم

شب بی مهتاب

دیوانه پا به ماه

بیابان پاره پا -

نرقصیده با جام

نشکفته مست

بریده گیسوی تلخ

: من کور هزار شکوفه گیلان در تو روئیده ام.

قهوه بی فال

سیگار شکسته

انتظار هر جایی

- شب به چراغ می نشیند

جاده به خاکستر -



.۳۴

در شطرنج پیاده‌رو

سربازی هشتم پیاده

با مدالی سربی در شقیقه

در آخرین ایستگاه تحملم

نت های اساطیری آوازی گم شده



بن بست که می شوم
تنها دری در شقیقه ام باز می شود



گر گرفته چون ذغال
با باد سرد نفست
نفس هایت بریده...

بریده بود

نال می کردی چون زخم
تنت تاب شعرم را نداشت...



من نمرده ام
گورم را گم کرده ام



۳۵.

ما

ما

گاو خاکستری گفت: حسنک کجایی!؟

- "و حسنک قریب هفت سال بر دار بماند" ^۱ -



^۱ - بیهقی

نت های اساطیری آوازی گمشده